

فراز و فرود بنیادگرایی

گفت و گو با: احمد موثقی

اعتماد ملی، ش ۸۹۶، ۱۳۸۸/۱/۲۹



چکیده: از منظر این نوشتار، بنیادگرایی برخاسته از فقر، محرومیت و کمبودهای زندگی است و آنگاه که آگاهی از این محرومیت‌ها شکل می‌گیرد، باعث واکنشی فوری و غیر عقلانی به آن می‌شود. با تأکید بر این که وقوع بنیادگرایی عمدتاً در کشورهای جهان سوم است.

○ می‌خواستم ابتدا تعریفی از بنیادگرایی ارائه دهید؟

● بنیادگرایی در واقع به معنای بازگشت به بنیان‌های اولیه، صدر، سلف، کتاب، سنت، متن و نص است. یک جور بازگشت به دوران طلایی اولیه است که از آن فاصله زیادی گرفته شده است.

○ آقای موثقی آیا می‌توان تمایزی قابل شد میان بنیادگرایی و افراط‌گرایی؟ اصولاً وجه تمایز و تشابه این دو مفهوم چیست؟

● سؤال خوبی است، چون که در معنای این دو اشتباه می‌شود و جهت‌گیری‌های رادیکال را مترادف با بنیادگرایی می‌گیرند. به نظر من چون بنیادگرایی رویکرد فلسفی، عقلانی ندارد و ضد فلسفه و عقل است، نوعاً روی احساس و عمل‌گرایی می‌چرخد و به همین دلیل چون احساسی و عمل‌گراست، افراطی است.

○ یعنی افراط‌گرایی دارای یک فلسفه و پشتوانه فکری است یا اینکه همچون بنیادگرایی است؟
● اساساً معلول همین نگرش بنیادگراست. یعنی نگاه‌ها احساسی - افراطی و جزم‌اندیشانه

است. جزم‌اندیشی، مطلق‌اندیشی، سیاه و سفید دیدن از ویژگی‌های بنیادگرایی است و پایه عقلانی ندارد و مبتنی بر احساس است. افراط، طبیعت آن است. با خشونت و نفی مطلق همراه است. افراط‌گرایی بنیادگرایی است و بنیادگرایی همان افراط‌گرایی است.

افراط‌گرایی می‌تواند از مواضع دیگری هم باشد، ولی به هر حال با بنیادگرایی کاملاً عجین است. ضمن اینکه بنیادگرایی یک تنوری پر دازی هم در پشت سر خود دارد.

○ شرایط و بسترهای شکل‌گیری بنیادگرایی چیست؟

● سؤال خوبی است، این به نیازها، کمبودها و خلأهایی که ایجاد شده باز می‌گردد.

○ این خلأها در چه حوزه‌هایی است؟

● به طور مثال بستر عمومی‌اش همان فقر و محرومیت و کمبودهای زندگی است، ولی در عین حال اینها همراه با آن نیازهای عاطفی، روحی و زمانی است که آگاهی از آن محرومیت‌ها پیش می‌آید و باعث حرکت و عکس‌العمل می‌شود، به گونه‌ای که می‌خواهد مسائل خود را به صورتی فوری، مطلق و غیر واقع بینانه حل کند.

○ آیا عامل غرب و فشارهای غرب را می‌توان یکی از عوامل شکل‌گیری بنیادگرایی دانست؟

● در جوامعی که فرایند نوسازی در آنها موفق نبوده و نتوانسته به سمت تغییرات اساسی و یک وضعیت مطلوب که ما آن را توسعه یا جامعه عادلانه با یک کار و درآمد عادلانه می‌نامیم پیش رود و در ادامه آن خلأهای روحی و عاطفی تأمین نمی‌شود، عکس‌العمل‌های بنیادگرا را به همراه دارد. این کمبودها، نارسایی‌ها و نارضایی‌ها وقتی که با تأثیراتی از بیرون همراه می‌شود، به این معنا که به درکی از فاصله‌ها و تفاوت‌ها می‌رسند، بر شدت آن افزوده می‌شود. تأثیر غرب هم نرم‌افزاری و هم سخت‌افزاری است، به این معنا ورود غرب در این جوامع هم به لحاظ جنبه‌های ذهنی و هم از نظر مادی باعث آسیب‌های جدی شده، از سوی دیگر یأس و ناامیدی و نارضایتی داخلی است که برخاسته از عدم موفقیت در تغییرات اجتماعی است. لذا ورود غرب به هر وجهی که باشد، نارسایی‌ها را تشدید می‌کند؛ چرا که از داخل باید یک ظرفیت و ثبات و استحکامی موجود باشد که یک تعامل سازنده با جریانات بیرونی برقرار شود، چون چنین وضعیتی حاکم نیست، تأثیر غرب هم جنبه منفی می‌یابد. وقتی آن ظواهر و مظاهر مدرنیته و تمدن جدید غربی وارد می‌شود، عکس‌العمل به آن شدید می‌شود؛ چرا که علت این نارسایی‌ها را در غرب می‌بیند و یک جور رویکرد غرب‌ستیزانه در فضای ابهام را در پیش می‌گیرد.

○ مهار بنیادگرایی به چه شکلی است؟

● این هم به حوزه ذهن و فرهنگ و ایستارها و هم به حوزه ساختارها و وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بستگی دارد. یعنی باید این تغییرات اساسی شکل بگیرد. وقتی در جامعه‌ای فقر، نیاز، بیکاری و دلنگی‌های اساسی معیشتی نباشد، وقتی آموزش و رشد عقلانیت باشد، وقتی در بستر اجتماعی آن خلأها از جنبه مادی و فیزیولوژیک تأمین بشود و در مسیر صحیح هدایت شود و آن مسیر معنوی هم در ادامه مسیر مادی تأمین بشود، زمینه برای رشد بنیادگرایی از بین می‌رود.

○ با توجه به فرآیند ملت‌سازی و اینکه این عامل عمدتاً در کشورهای جهان سومی و در حال توسعه به چشم می‌خورد من فکر می‌کنم این بنیادگرایی به دلیل فقدان ملت‌سازی عمدتاً در میان کشورهای اسلامی رخ می‌دهد.

● شرایط از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند. ما نمی‌توانیم یک نظریه عام و مطلقی در مورد همه موارد بدهیم. در کشورهای پیشرفته امواج بنیادگرا را داریم.

○ در کشورهای پیشرفته امواج بنیادگرایی به چه شکلی است؟

● در خود آمریکا هم گروه‌ها یا فرقه‌های بنیادگرا پیدا می‌شوند. در واقع اینها می‌توانند هم منشأ اجتماعی داشته باشند و هم می‌توانند در میان طبقات متوسطه به بالا هم رخ دهد، ولی غالب نیست. ضمن اینکه شرایط رفاه هست، اما خلأهای روحی، معنوی و عاطفی در جوامع پیشرفته هم هست.

○ پس بنیادگرایی تنها خاص کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه نیست. در کشورهای توسعه یافته هم هست، اما اشکالش فرق می‌کند.

● در واقع آنجا غفلت ندارد. در آنجا و در حال و هوای تبلیغاتی آنها خیلی بزرگنمایی می‌شوند، امواج و گروه‌هایی هستند اما خیلی محدودند. ولی توسعه نیافته‌ترین کشورها، کشورهای خاورمیانه‌ای هستند و این ریشه‌های تاریخی هم دارد؛ هم در تاریخ اسلام و هم در رابطه اسلام و غرب.

○ این بنیادگرایی افراطی یهودی برخاسته از تهدیدات بیرونی و پیرامونی اسرائیل است که باعث شکل‌گیری یا دامن زدن به آن بنیادگرایی می‌شود. درست است؟

● و البته در داخل برای برقراری امنیت، فائق آمدن بر نارضایتی‌ها، تقویت آن ایده‌هایی که به عنوان یهودی اسرائیلی دارند و نیز برای تسکین این نارضایتی‌ها، در پی دشمنی بیرونی

هستند تا براساس آن بتوانند وحدت و انسجام خود را تأمین کنند بنیاد تأسیس یهودیت و رژیم صهیونیستی هم ایدئولوژی بوده و بنابراین به سمت دشمنان بیرونی فرافکنی می‌کند. ○ به افراط‌گرایی اسلامی برگردیم. اینکه به هر حال طالبان در افغانستان و پاکستان حضور دارند و در واقع نقش وسیعی هم دارند و چنانکه در حال حاضر در افغانستان هفتاد درصد خاک این کشور در دست طالبان است و در پاکستان، طالبان تا پشت دروازه‌های شهر حضور یافته‌اند. حال با توجه به سه مؤلفه مذهب، روابط خویشاوندی و روابط قبیله‌ای موجود در این دو کشور و اینکه یک یکپارچگی ملی در این کشورها شکل نگرفته و ملت‌سازی هم به آن معنای درست کلمه رخ نداده، آیا بهتر نیست که ابتدا به دولت‌های ملی این دو کشور کمک کرد تا با همان الگوهای سنتی خود ابتدا یک یکپارچگی سراسری به وجود آورند و سپس سخن از دموکراسی گفته شود؟

● تقریباً می‌توان چنین چیزی گفت، به این معنی که اساساً این چالش سنت و مدرنیته است. باید بتوان براساس معیارها و مؤلفه‌های مدرن این جوامع را از یک وضعیت سنتی به یک وضعیت مدرن که جنبه عقلانی و علمی دارد و تعارضی هم با دین ندارد، رهنمون شد. در واقع باید توازنی میان سنت و مدرنیته متناسب با شرایط هر کدام از این کشورها برقرار شود. این مبنای جدید هویتی جدا از ناسیونالیسم نمی‌تواند باشد. باید این ملت‌سازی با روحش که ناسیونالیسم است، همراه باشد. این بنیان‌های صحیح تشکیل ملت یعنی Nation کمک می‌کند که آن آگاهی‌ها و ممیزه‌های هویتی و حس تعلق به جای اینکه به قبیله و به قوم و به فرقه باشد، به یک کلیتی به نام ملت و در یک جغرافیای مشخص باشد. تا این روح ملی پا نگیرد و در مقابل آن جنبه سخت‌افزاری دولت ملی هم از بالا و بیرون تحمیل بشود، جواب نمی‌دهد. یعنی این ناسیونالیسم و هویت ملی کمک می‌کند که وحدت ملی و انسجام اجتماعی ایجاد شود، در جامعه آن حس تعلق و همکاری در مدار ملی قرار گیرد و دولت به عنوان تبلور آن باید به سمت دموکراتیزاسیون برود تا آن ملت بتواند به سمت انباشت ثروت، تولید و توسعه در کشور گام بردارد. در این صورت است که کمک‌های بیرونی زمانی می‌تواند جذب مسیرهای سازنده‌ای شود و گرنه تا این پیش نیازها دیده نشود، کار به جایی نمی‌رسد پس نکته این است که باید هر کدام از این کشورها توازنی بین سنت و مدرنیته برقرار کنند و سنت را نفی نکنند، هرچند در سنت یک جنبه‌های خرافی و غیر عقلانی هست؛ اما یک جنبه‌های مفید و عقلانی هم می‌شود از آن استخراج کرد.

○ شما در صحبت‌هایتان به جنبه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری اشاره کردید. در مورد آن بیشتر

توضیح دهید و چه شرایطی باید پیش بیاید تا زمینه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری فراهم شود. به این معنا که ما به اقتضای عقل عملی ظاهر و شکل نهادهای مدرن را گرفتیم. این جنبه سخت‌افزاری است بدون اینکه روح آن را بیاموزیم. روح آن، یعنی نرم‌افزار. یعنی نتوانسته‌ایم بنیادهای نظری و روح و معنا را دریافت کنیم نه به گونه‌ای صحیح سنتی هستیم و نه مدرن. برای رسیدن به جمع میان سنت و مدرنیته و دستیابی به فرایند ملت‌سازی، باید نخبگان سیاسی یعنی کسانی که جهت‌گیری‌های ملی دارند و درد جامعه دارند و برای پیشرفت کشورشان مایل به همکاری هستند، از آن جهت‌گیری‌های احساسی و ایدئولوژیک فاصله گیرند و بسیار عقلانی و با اعتدال و واقع‌بینی باب‌گفت‌وگو را با یکدیگر در داخل باز کنند و به تدریج به مؤلفه‌های مشترکی به عنوان چارچوب نظری تغییرات اجتماعی در داخل کشور دست یابند.

● اشاره

نطفه غلامی

۱. در این نوشتار افراطی‌گری مساوی با بنیادگرایی قلمداد شده و حال آنکه بنیادگرایی، مفهومی وسیع دارد. واژه‌ای دو بعدی است. چه بسا گروهی را بنیادگرا بخوانند، اما به دور از افراطی‌گری باشند. واقعیت این است که اطلاق بنیادگرایی بر جریان اسلامی در خاورمیانه بازتاب ذهنیت غربی است، چنانکه بابی سعید، شاخص‌هایی چون ایجاد محدودیت بر زنان یا ادعای دسترسی انحصاری به حقیقت و تلفیق دین و سیاست را به عنوان شاخص‌های بنیادگرایی مطرح نموده که همه آنها مخدوش است. معیار اول (زنان) به عمل حکومت برمی‌گردد که در جوامع توسعه یافته هم وجود دارد. در شاخص دوم نیز غرب مدعی رسیدن به حقیقت است و معیار سوم نیز مبتنی بر برداشت ایدئولوژیک است. بر این اساس نمی‌توان بنیادگرایی را فارغ از ذهنیت غربی به کار برد، از این‌رو واژه‌ای ایدئولوژیک و جانبدارانه است.^۱ بنابراین بسیاری از جریان‌های خاورمیانه را می‌توان با واژه «اسلام سیاسی» تعریف کرد. این واژه برای توصیف جریان‌های سیاسی اسلامی به کار می‌رود که خواستار ایجاد حکومتی بر مبنای اصول اسلامی هستند. مفاهیم دیگری چون بنیادگرایی اسلامی و رادیکالیسم اسلامی نیز در توصیف برخی جریان‌های سیاسی اسلامی به کار رفته، اما هیچ‌یک نمی‌توانند همانند مفهوم اسلامی سیاسی به صورت فراگیر گروه‌های سیاسی اسلامی را در بر گیرند.

۲. یکی از مباحث مطرح شده در این گفت‌وگو، نقش توسعه غربی در شکل‌گیری

۱. بهروز لک، غلامرضا، اسلام سیاسی و جهانی شدن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۳۵.

بنیادگرایی است که به نظر می‌رسد پاسخ کافی داده نشده است. واقعیت این است که جهان غرب با توجه به عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم از جمله حکومت‌های اسلامی، سعی کرد تا با ایجاد انجمن‌ها و گروه‌ها و... تا اندازه‌ای در مقابل نیاز روحی و روانی و معنوی مسلمانان نرمش نشان دهد، اما موفق به این کار نشد. به بیانی دیگر، وقتی اندیشمندان و متفکران جهان اسلام در مقابل روشنگری‌های غیر قابل انکار عصر خویش قرار گرفتند و وقتی احساس کردند که یافته‌های علمی و تکنولوژی غرب با باورهای آنان در تضاد و تقابل هست، کم‌کم این احساس بر آنان سایه افکند که اعتقادات و باورهای مذهبی آنان با توجه به اصالت و قداست آن، دارای انحراف و اشکال است و به دنبال بازبینی یافته‌ها و ارزش‌های خود رفتند که در این مسیر، به تضادهای با غرب رسیدند و از اینجا مفهوم «بنیادگرایی» شکل گرفت.

از آنجا که جهان اسلام با توجه به گستره جامعه اسلامی که سرزمین‌های پهناوری از سه قاره بزرگ را فراگرفته است و از مردمی تشکیل یافته که از دیدگاه‌های فرهنگی، نژادی و ملی متفاوتی با ویژگی‌های جغرافیایی و پیشینه تاریخی خاص خود برخوردار بودند، طبیعتاً نمی‌توانست واکنش همسان و یکپارچه در مقابل توسعه غربی نشان دهد؛ بر همین اساس نوع واکنش و بازگشت به اصول نیز متفاوت و ناهمگون بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی